

باسمه تعالی

جزوه اندیشه اسلامی ۱

استاد: سیده پروین میرموسوی

سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۵

عالم ذر: جلوه‌ای از جبروت و نخستین تجلی "من" انسانی.

این عالم، نخستین مرحله از وجود انسان است که پیش از آفرینش دنیا و در قلمرویی فرامادی رخ داده است. آیه میثاق: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا..." (سوره اعراف، آیه ۱۷۲). این آیه، اصلی‌ترین سند قرآنی برای این عالم است. این عالم، تنها یک پیمان‌گیری ساده نبود. حضرت علی(ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه، پرده از حقیقتی برمی‌دارند که فراتر از درک مادی ماست: "فَاسْتَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِادَةً"

(پس [خداوند] آنان را بر خودشان گواه گرفت [که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، [به گونه‌ای که این گفتن، خود] گواهی بود).

"شَهِادَةً": این واژه کلیدی است که حضرت بر آن تأکید می‌فرمایند. پاسخ "بلی" انسان‌ها، تنها یک اقرار نبود، بلکه خود این پاسخ، یک "شهادت دادن" فعال بود. انسان در آن عالم، با تمام وجودش "شاهد" و "ناظر" بر ربوبیت خداوند بود. این همان "فطرت خداشناسی" است که نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه یک بینش و شهود درونی است.

"عَلَى أَنْفُسِهِمْ" (بر خودشان): این بخش از کلام امام، نکته‌ای محوری است. پیمان در برابر خداوند، با خودِ حقیقی انسان بسته شد. این بدان معناست که اگر کسی در دنیا به خدا پشت کند، در حقیقت به "خویشتن" خویش خیانت کرده است. تمام تلاش‌های معنوی بشر، جست‌وجویی برای بازگشت به آن "خود" شاهد و بلی‌گوست.

امام در حکمت ۱۴۷ این حقیقت را پررنگ‌تر می‌کنند: "فِطْرَةُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا"

(این، سرشت خداوندی است که مردم را بر آن آفریده است). پس دنیا، دار "یادآوری" این فطرت است، نه دار "آموزش" چیزی بیگانه.

اهداف و حکمت‌های این پیمان:

- اثبات فطرت توحیدی: این پیمان، دلیل درونی و فطری بودن شناخت خدا را ثابت می‌کند. هیچ انسانی در روز قیامت نمی‌تواند بگوید: "من از وجود تو بی‌خبر بودم". امام صادق (ع) می‌فرماید: "خداوند بندگان را آفرید و آنان را در صورتی که هیچ نیستند، به یگانگی خود شناختند" (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳).

- مسئولیت‌آفرینی: این پیمان، پایه مسئولیت انسان در برابر خداوند است. ما پیش از آنکه در دنیا پا بگذاریم، در پیشگاه الهی حاضر شده و به ربوبیت او اعتراف کرده‌ایم.

- تأکید بر عدالت الهی: این پیمان، عدل خداوند را در روز قیامت آشکار می‌سازد، چرا که هیچ کس نمی‌تواند ادعای غفلت و بی‌خبری کند

۲. عالم دنیا: دار تجلی باطن در قالب عمل

این جهان، صحنه نمایش و آزمایشی است که در آن، آنچه در عالم ذر به صورت "علم" و "شناخت" بود، باید به صورت "عمل" و "تجلی" درآید.

دارالغرور (سرای فریب): قرآن هشدار می‌دهد: "إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ..." (سوره حدید، آیه ۲۰). دنیا با زرق و برقش انسان را می‌فریبد و از هدف اصلی غافل می‌کند. و از سوی دیگر دارالعمل (سرای عمل): پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ" (دنیا کشتزار آخرت است) و در نهج البلاغه نیز این حدیث مطرح شده است. دنیا، فرصتی بی‌نظیر برای کاشت بذره‌ای نیک است که ثمره آن در آخرت به بار می‌نشیند.

حضرت علی (ع) در توصیف دنیا، تعبیری دارند که به عمق وجود انسان می‌نشیند. ایشان دنیا را تنها گذرگاه نمی‌دانند، بلکه آن را "آزمونگاهی برای آشکارسازی باطن" می‌خوانند.

در خطبه ۸۲ می‌فرمایند:

"أَلَا وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَ لَا تَهَيِّطُوا بِالْيُيُوتِ عَنْ طَرِيقِكُمْ"

(آگاه باشید! همانا دنیا سرای گذر است و آخرت سرای ماندن. پس از گذرگاه خود برای [رسیدن به] جایگاه ماندگارتان توشه بگیرید و خانه‌ها [=دلبستگی‌ها] را شما را از راهتان فرود نیاورد [و منحرف نکند]).

- "لَا تَهْبِطُوا بِالْبُيُوتِ": این استعاره‌ای عمیق است. "خانه‌ها" نماد تمام تعلقات مادی و هوای نفس است که انسان را به "پایین" (سقوط) می‌کشاند و از مسیر اصلی (صراط مستقیم) منحرف می‌کند.

- دنیا "دار غرور" است. امام در خطبه ۱۵۷ هشدار می‌دهند که دنیا با زینت‌هایش فریب می‌دهد:

"وَإِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا كَرُكْبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ"*(همانا اهل دنیا، همچون مسافرانی هستند که [بر مرکب] سیر داده می‌شوند در حالی که خوابند). این "خواب"، همان غفلت از هدف سفر و میثاق اولیه است.

اما نکته مهم، کارکرد مثبت دنیا از نگاه امام است. دنیا برای اولیای خدا، "أَفْضَلُ مَنْبَرٍ يُذَكَّرُ فِيهِ بِاللَّهِ" (بهترین منبری است که در آن از خدا یاد می‌شود) (خطبه ۱۱۳). آنها در دل همین مادیات، خدا را می‌بینند و از آن به عنوان پلکانی برای صعود استفاده می‌کنند.

هدف از آفرینش دنیا:

- عبودیت: "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (سوره ذاریات، آیه ۵۶). هدف نهایی، پرستش و بندگی خداست.

- کسب کمال: دنیا، کارگاه ساختن "خود" نهایی است. انسان با انتخاب‌های آزادش، روح خود را به کمال می‌رساند. امام علی(ع) می‌فرماید: "إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ" (دنیا سرای گذر و آخرت سرای ماندن است).

- ظهور استعدادها: دنیا، صحنه بروز و ظهور استعدادها و توانایی‌های نهفته در انسان است.

۳. عالم برزخ: جهان رؤیت حقیقت اعمال

عالم برزخ (عالم قبر، عالم مثالی)

این عالم، جهان میانی و فاصله بین مرگ و قیامت است. به محض مردن، انسان بلافاصله وارد این عالم می‌شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: "وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ" (و پشت سر آنها [=کافران] برزخی

است تا روزی که برانگیخته می‌شوند) (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)؛ از سوی دیگر پیامبر(ص) می‌فرماید: "الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ" (قبر، باغی از باغ‌های بهشت است یا گودالی از گودال‌های آتش). ویژگی‌های عالم برزخ:

- تجسم اعمال: در این عالم، نیت‌ها، اعتقادات و اعمال انسان، به صورت "اشباح" و "اجسام مثالی" برای او تجسم می‌یابند. برای مؤمن، اعمال نیکش به صورت نوری، غذاهای لذیذ و دوستانی نیکو ظاهر می‌شوند و برای کافر، اعمال زشتش به صورت حیوانات موذی، تاریکی و عذاب تجسم می‌یابد.

- پرسش و پاسخ در قبر: دو فرشته به نام‌های "نکیر" و "منکر" از انسان درباره ایمان و عملش سؤال می‌کنند. مؤمنان به راحتی پاسخ می‌دهند و کافران در پاسخ درمانده می‌شوند.

- تعلق روح به بدن برزخی: روح انسان در این عالم، به بدن لطیف و مثالی (که شبیه بدن دنیوی اما بسیار لطیف‌تر است) تعلق می‌گیرد.

وضعیت مؤمن و کافر در برزخ به این گونه است که مومن زندگی در برزخ برای او، مانند خواب دیدن رویایی زیباست. او در نعمت، آرامش و انتظار شادمانه برای قیامت به سر می‌برد. اما زندگی در برزخ برای کافر، مانند یک کابوس هولناک و بی‌پایان است. او در عذاب، ترس و انتظار وحشتناک برای قیامت به سر می‌برد.

کلام امیرالمؤمنین(ع) درباره برزخ، پر از تصاویری جانسوز و هشداردهنده است که عمق فاجعه غفلت از دنیا را نشان می‌دهد. در خطبه ۲۲۹ که پیشتر آمد، امام با جزئیات بیشتری حال انسان در برزخ را توصیف می‌کنند:

"فَقَدْ فَارَقَ الْأَحِبَّةَ، وَ وَرَدَ الْمَنْزِلَ الْغَرِيبَ، فَهُوَ فِيهِ مُنْقَطِعٌ عَنِ الْأَهْلِ، يَحْتَنِكُهُ الْفَرَقُ، وَ يُحِيطُ بِهِ الْخَوْفُ، وَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى الْآخِرَةِ الَّتِي إِلَيْهَا مَصِيرُهُ".

(پس [او] دوستانش را رها کرده و به منزلی غریب وارد شده است. پس در آن [منزل] از خانواده جدا افتاده، ترس او را در بر گرفته و بیم [قیامت] احاطه‌اش کرده است، و [اکنون] به سوی آخرتی روی آورده که بازگشت‌گاه او به آنجاست).

"الْمَنْزِلَ الْغَرِيبَ" (منزل غریب): این تعبیر، حس "بیگانگی" و "تنهایی" مطلق را می‌رساند. انسان در برزخ، برای اولین بار با "خود" حقیقی‌اش تنها می‌ماند، بدون هیچ پناهگاه.

- "يَحْتَنِكُهُ الْفَرَقُ": فعل "حتنکه" به معنای در بر گرفتن و احاطه کردن کامل است. این ترس، وجود انسان را در تمام ابعادش فرامی‌گیرد. این، ترس از "حقیقتی" است که دیگر نمی‌توان آن را انکار کرد یا پنهانش کرد.

- نعمت برزخ برای مؤمن: در مقابل، امام برای مؤمن راستین، برزخ را نه یک زندان، که "قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ". (کاخی در بهشت) توصیف می‌کنند (خطبه ۲۲۱). چرا؟ زیرا مؤمن در دنیا، با اعمالش، "خانه‌ای" در بهشت ساخته است و برزخ، نخستین مرحله سکونت در آن خانه است. امام در توصیف مرگ مؤمن می‌فرماید: "فَكَ عَنْهُ قَيْدُهُ وَأُطْلِقَ مِنْ أَسْرِهِ" (زنجیر از او گشوده شد و از زندان [دنیا] رها گشت) (خطبه ۱۰۹). این نگاه، مرگ را برای عارف، "ولادتی جدید" و "رهایی" می‌داند.

نتیجه‌گیری: پیوند سه عالم در کلام امام ع

این سه عالم، حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیرند:

- عالم ذر: جایی که "حقیقت انسان" (نفس ناطقه) در اوج خلوص، خدا را شناخت.

- عالم دنیا: جایی که این حقیقت، در "کالبد عمل" تجسم می‌یابد تا خود را نشان دهد.

- عالم برزخ: جایی که این حقیقت متجسم‌شده، "نخستین ثمره" خود را می‌چیند.

حضرت علی(ع) در خطبه ۱۸۶ این سیر را خلاصه می‌کنند:

"أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مَخْلُوقُونَ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ، وَإِنَّمَا تَنْقُلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ"

(ای مردم! شما برای بقا آفریده شده‌اید، نه برای فنا. شما فقط از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر منتقل می‌شوید).

پس، زندگی در دنیا، فرصتی است برای "بازسازی" آن "خود" بلی‌گو در عالم ذر. هر عمل صالح، بازگشتی به فطرت و هر گناه، دوری از آن است. برزخ، نخستین صحنه مواجهه با نتیجه این بازسازی یا ویرانی است.

معمای مرگ: مرگ بزرگترین و مسلم‌ترین حقیقت زندگی انسان است، اما درک حقیقت آن، بزرگترین معماست. دین اسلام با نگاهی ژرف و متحول‌کننده، پرده از این راز برمی‌دارد و مرگ را نه «فنا»، که «آغاز زندگی حقیقی» می‌داند.

دیدگاه کلی اسلام درباره مرگ

۱. مرگ به مثابه «انتقال»:

قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (بگو: فرشته مرگ که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید) (سوره سجده، آیه ۱۱). این آیه به وضوح مرگ را «تحویل گرفتن روح» و «بازگشت به خدا» می‌داند.

۲. مرگ، «تولد دوم»:

در روایات اسلامی، مرگ برای مؤمن، همچون «خروج از رحم مادر» است. همان‌طور که نوزاد با ترک دنیای تاریک و محدود رحم، به دنیایی وسیع و پر نور پا می‌گذارد، مؤمن نیز با مرگ، از زندان تنگ دنیا به وسعت آخرت قدم می‌نهد.

۳. مرگ، «دروازه لقای الله»:

قرآن به مؤمنان بشارت می‌دهد: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (به آنچه خدا از فضلش به آنان داده شادمانند و به کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند [در قبر] بشارت می‌دهند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند) (سوره آل عمران، آیه ۱۷۰).

کلام امام علی(ع) درباره مرگ، چنان ژرف و پرمعناست که می‌توان آن را «عرفان مرگ» نامید.

۱. مرگ، «رهایی از زندان»:

این مشهورترین و گویاترین تعبیر امام است. ایشان در خطبه ۱۰۹ هنگام یادآوری مرگ می‌فرمایند:

«فَكَ عَنْهُ قَيْدُهُ وَ أَطْلِقَ مِنْ أُسْرِهِ» (زنجیر از او گشوده شد و از زندان [دنیا] رها گشت).

در این نگاه، بدن مادی و تعلقات دنیوی، زنجیری است که روح ملکوتی انسان را اسیر کرده است. مرگ، «آزادی» این اسیر است.

۲. مرگ، «سفری به سوی حقیقت»:

امام در خطبه ۱۸۶ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مَخْلُوقُونَ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ، وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» (ای مردم! شما برای بقا آفریده شده‌اید، نه برای فنا. شما فقط از خانه‌ای [دنیا] به خانه‌ای دیگر [آخرت] منتقل می‌شوید). این کلام، اساس نگرش اسلامی به مرگ است: «تغییر مکان» و «انتقال از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر از زندگی».

۳. مرگ، «هدیه و بشارت برای مؤمن»:

امام علی(ع) در جملات زیبایی، شوق خود به ملاقات پروردگار را اینگونه بیان می‌کند:

- در خطبه ۱۵۱ می‌فرماید: «به خدا سوگند، پسر ابوطالب به مرگ، از کودک شیرخوار به پستان مادر، شادمان‌تر است.»

- و در خطبه ۱۸۷ هنگام مراجعت از صفین: **«خداوندا! به تو پناه می‌برم از اینکه مرگ را برایم آرزو کنند، اما اگر چنین کنند، من از مرگ گریزان نیستم.»

توضیح: این سخنان، نشان می‌دهد که برای کسی که خدا را شناخته و خود را برای دیدار او آماده کرده، مرگ نه یک تراژدی، که یک «عید» و «بشارت» است.

۴. مرگ، «حقیقتی همیشه حاضر»:

امام علی(ع) در نامه ۶۹ به امام حسن(ع) (معروف به وصیت نامه) می‌فرماید: «وَ اذْكُرِ الْمَوْتَ كَثِيرًا» (و بسیار مرگ را یاد کن). یاد مرگ از نگاه امام، ابزاری برای «اصلاح نفس» و «زنده‌دلی» است. کسی که مرگ را

فراموش کند، در غفلت و گناه غرق می‌شود. یاد مرگ، انسان را از دلبستگی به دنیا آزاد می‌کند و به او «تعادل» و «هدفمندی» می‌بخشد.

۵. مرگ، «آینه حقیقت انسان»:

امام در خطبه ۲۲۹ حال انسان در لحظه مرگ و پس از آن را چنان توصیف می‌کنند که گویی پرده‌ها کنار رفته است: «فَقَدْ فَارَقَ الْأَحِبَّةَ، وَ وَرَدَ الْمَنْزِلَ الْغَرِيبَ، فَهُوَ فِيهِ مُنْقَطِعٌ عَنِ الْأَهْلِ، يَحْتَنِكُهُ الْفَرَقُ، وَ يُحِيطُ بِهِ الْخَوْفُ» (پس [او] دوستانش را رها کرده و به منزلی غریب وارد شده است. پس در آن [منزل=برزخ] از خانواده جدا افتاده، ترس او را در بر گرفته و بیم [قیامت] احاطه‌اش کرده است). این بیان، هشدار می‌دهد که مرگ، لحظه‌ای است که همه پرده‌های ظاهری (ثروت، مقام، خانواده) کنار می‌رود و انسان با «حقیقت تنها و برهنه خود» روبرو می‌شود.

نتیجه‌گیری: مرگ در مکتب علی(ع)، زندگی‌بخش است

دیدگاه امام علی(ع) درباره مرگ را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

- مرگ، پایان زندگی نیست؛ تغییر شکل زندگی است.
 - مرگ، دشمن نیست؛ پیام‌آور و پلی به سوی جاودانگی است.
 - مرگ، برای مؤمن «بشارت» و برای ستمگر «هشدار» است.
 - یاد مرگ، حکیمانه‌ترین ابزار برای ساختن یک «زندگی آگاهانه و هدفمند» است.
- همان‌طور که خود امام می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ أَكْثَرَ، رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ» (کسی که بسیار به مرگ یاد کند، به اندک از دنیا راضی شود) ** (حکمت ۳۵۰).
- این نگاه، مرگ‌هراسی را به «مرگ‌شناسی» و سپس به «زندگی‌شناسی» تبدیل می‌کند. انسانی که مرگ را اینگونه بفهمد، نه تنها از آن نمی‌ترسد، بلکه از آن به عنوان «نیروی محرکه» برای ساختن زندگی‌ای سرشار از معنویت و عمل صالح بهره می‌گیرد.

انسان همیشه درگیر این پرسش اساسی بوده است: آیا من موجودی آزاد و صاحب اختیارم که سرنوشت خود را می‌سازم، یا مانند مهره‌ای در دستان قدرتی نامرئی، مجبورم و همه چیز از پیش تعیین شده است؟ اسلام با ارائه راه میانه‌ای حکیمانه به نام «امر بین الامرین» (امری میان دو امر)، به این پرسش پاسخ می‌دهد.

نگاهی به سه نظریه اصلی

۱. جبر (Predestination): انسان در افعال خود هیچ اختیاری ندارد و مانند پرکاهی در برابر طوفان است. (نظریه افراطی)
 ۲. تفویض (Delegation): خداوند کار جهان و افعال انسان را به طور کامل به خودش واگذار کرده و هیچ دخالتی ندارد. (نظریه افراطی دیگر)
 ۳. امر بین الامرین: نظریه صحیح که در مکتب اهل بیت (ع) تبیین شده است: انسان نه مجبور محض است و نه مختار مطلق، بلکه «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین».
- دیدگاه اسلام از منظر قرآن
- قرآن به روشنی بر اختیار انسان تأکید دارد:
- «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (ما راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاس)
- (سوره انسان، آیه ۳).
- «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند) (سوره بقره، آیه ۲۸۶).
- این آیات نشان می‌دهند که:
- راهنمایی شده‌ایم (هدایت)، اما انتخاب با خود ماست.
 - تکلیف و مسئولیت، دلیلی محکم بر وجود اختیار است.

کلام امام علی (ع) در نهج البلاغه، ژرف‌ترین و گویاترین تبیین از این مسئله است.

۱. نفی جبر محض:

امام در خطبه ۶۶ در ردّ نظر جبریون (مشبهه و مجبره) می‌فرمایند:

«لَمْ يَجْعَلْهُمْ أَسْرَاءَ الْجَبْرِ وَلَمْ يُخْلِهِمْ مَخْلَ الْقَدَرِ»

([خدا] آنان را اسیر جبر قرار نداده و آنان را نیز به حال خود در قلمرو قدر رها نکرده است).

توضیح: خداوند نه بندگان را به زنجیر جبر کشیده، و نه آنان را به خودشان واگذار کرده (تفویض) تا تنها باشند.

۲. نفی تفویض مطلق:

در همان خطبه می‌فرمایند:

«لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، فَإِنَّ لَيْسَ أَحَدًا مُعْرِضٌ عَنْهَا، وَلَكِنْ مَنْ خَشِيَ اللَّهَ وَرَجَاءَهُ عَصَمَهُ مِنْهَا» (هیچ یک از شما نگوئید: خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم، زیرا کسی نیست که از فتنه معاف باشد، بلکه کسی که از خدا بترسد و به او امید داشته باشد، خداوند او را از فتنه ننگه می‌دارد). این جمله به طور غیرمستقیم تفویض را رد می‌کند. اگر همه کار به خود انسان واگذار شده بود، پناه بردن به خدا و نقش "لطف و عصمت" الهی معنایی نداشت.

۳. بیان اصل «امر بین الامرین»:

امام در خطبه ۷۸ این اصل را به زیبایی توضیح می‌دهند: «تَوَهَّمُوا سُبْحَانَهُ فِي جَبْرِهِمْ وَقَدَرِهِمْ، فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يَسْلُبُ الْإِرَادَةَ فَخَطَأٌ، وَأَمَّا الْقَدَرُ الَّذِي يُجَحِّفُ بِالْحُجَّةِ فَجَوْرٌ» (در جبر و قدر، برای خداوند شبیهه و مانند قائل شدند. اما جبری که [انسان را] از اراده تهی کند، باطل است، و تقدیری که حجت را باطل کند [و انسان را مسئول نشوند] ستم است). امام دو نوع جبر و قدر را رد می‌کنند:

- جبر باطل: جبری که اراده را از انسان سلب کند.

- قدر ستمگرانه: تقدیری که حجت و دلیل را بر انسان تمام نکند (یعنی اگر انسان مجبور باشد، تکلیف و حسابرسی ظلم است).

. تشبیه زیبای اختیار در دایره قدرت خدا:

امام در خطبه ۶۶ برای روشن شدن موضوع، تشبیهی بی‌نظیر ارائه می‌فرماید:

«مَشِيتُنَا بَيْنَ مَشِيَّتَيْنِ: مَشِيَّةٌ قَدْ سَبَقَتْ مِنَّا وَ مَشِيَّةٌ نَحْنُ فِيهَا مُتَصَرِّفُونَ. فَمَنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَّا السَّعَادَةُ صَارَ إِلَى السَّعَادَةِ، وَ مَنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَّا الشَّقَاوَةُ صَارَ إِلَى الشَّقَاوَةِ».

(اراده ما [به عنوان بنده] میان دو اراده است: اراده‌ای که از سوی ما [=خدا] پیشی گرفته [=علم ازلی خدا] و اراده‌ای که ما در آن تصرف می‌کنیم [=اختیار خودمان]. پس هر که سعادت از سوی ما برایش پیشی گرفته، به سعادت می‌گراید و هر که شقاوت از سوی ما برایش پیشی گرفته، به شقاوت می‌گراید).

این کلام نورانی کلید حل معماست: اراده اول (سابق): همان علم ازلی خداوند است که از ازل می‌داند هر انسانی با اختیار خود چه راهی را انتخاب خواهد کرد. این علم، هیچ‌گاه باعث جبر نمی‌شود. همان‌طور که ما با دیدن تصویر یک انسان در آینه، باعث به وجود آمدن آن تصویر نمی‌شویم، علم خداوند نیز باعث عمل انسان نمی‌شود.

- اراده دوم (متصرف فیها): همان اختیار و اراده آزاد انسان است. انسان است که در دایره هستی و با بهره‌گیری از استعدادها و شرایطی که خداوند در اختیارش گذاشته، تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند.

پس، خداوند به علم ازلی خود می‌داند که "الف" با اختیار خود راه شقاوت را برمی‌گزیند، بنابراین شقاوت را برای او مقدّر می‌کند (یعنی زمینه‌ها و نتایج آن را فراهم می‌آورد). و می‌داند "ب" با اختیار خود راه سعادت را برمی‌گزیند، بنابراین سعادت را برای او مقدّر می‌کند.

دیدگاه امام علی(ع) در نهج‌البلاغه به ما می‌آموزد که:

- ما مختاریم: بنابراین مسئول اعمال خود هستیم و حسابرسی روز قیامت عادلانه است.

- اما مستقل نیستیم: قدرت، سلامت و همه نعمت‌هایی که با آن عمل می‌کنیم، از خداست. بنابراین باید شکرگزار باشیم و تکبر نکنیم.

- تقدیر الهی، بر اساس علم ازلی به انتخاب‌های ماست: **این نگاه، هم عظمت علم خدا را حفظ می‌کند و هم مسئولیت انسان را.

این آموزه، توازنی کامل ایجاد می‌کند: انسان هم احساس قدرت و مسئولیت می‌کند و هم در برابر پروردگارش احساس تواضع و وابستگی.

امام علی(ع) در یک جمله طلایی در حکمت ۲۸۰ می‌فرماید:

«الْعَبْدُ حُرٌّ مَا اكْتَسَبَ، وَالْحُرُّ عَبْدٌ مَا اكْتَسَبَ»

(بنده [در سایه تقوا] آزاد است تا آنجا که [گناه] کسب نکند، و آزاده [در سایه گناه] بنده است تا آنجا که [گناه] کسب کند). این یعنی نهایت آزادی انسان در گرو استفاده درست از اختیار در مسیر بندگی است.

✓ معرفت

معرفت و مراتب شناخت؛ از حس تا شهود

انسان، موجودی «حیوان ناطق» و «جوینده حقیقت» است. اما بزرگترین حقیقتی که باید بشناسد، چیست؟ اسلام پاسخ می‌دهد: «شناخت خداوند و شناخت خود». پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (کسی که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است). این حدیث، محور تمام مراتب معرفت است.

معرفت در لغت و اصطلاح

لغت: «معرفت» از ریشه «ع-ر-ف» به معنای شناختن، دریافتن و آگاه شدن است.

اصطلاح: در فلسفه و عرفان اسلامی، معرفت، «حضور معلوم نزد عالم» است. یعنی شناختی که در آن، حقیقت شناخته‌شده، بی‌حجاب و آشکارا نزد شنونده حاضر شود.

معرفت دارای مراتبی است که از حسی تا فراحسی را دربرمی گیرد:

۱. معرفت حسی: شناخت از طریق حواس پنجگانه (مانند دیدن آتش). این معرفت، سطحی و محدود به ظواهر است.
 ۲. معرفت عقلی: شناخت از طریق استدلال و برهان (مانند درک گرمابخشی آتش از طریق دلیل عقلی). این معرفت، کلیدی برای درک مفاهیم کلی و مجرد است.
 ۳. معرفت قلبی (شهودی): شناخت از طریق کشف و شهود باطنی که بی واسطه و مانند دیدن است (مانند درک حرارت آتش از طریق نزدیک شدن به آن). این بالاترین مرتبه معرفت است.
- قرآن کریم به همه این مراتب اشاره دارد:
- حسی: «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید) (سوره نحل، آیه ۷۸).
 - عقلی: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (در آفرینش آسمان ها و زمین ... قطعاً نشانه هایی برای خردمندان است) (سوره آل عمران، آیه ۱۹۰).
 - قلبی: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (از خدا پروا کنید و خدا به شما آموزش می دهد) (سوره بقره، آیه ۲۸۲). این «تعلیم الله»، همان بخشش معرفت شهودی است.
- امام علی (ع) در نهج البلاغه، ژرف ترین مفاهیم معرفتی را با بیانی شیوا تبیین می کنند.
۱. معرفت حسی و عقلانی: ضرورت اما ناکافی
- امام به عقل و حس اهمیت می دهند اما آن را برای شناخت حقیقت مطلق، ناکافی می دانند. ایشان در خطبه ۱ می فرمایند:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ...» (نخستین قدم دین، شناخت اوست، و کمال شناخت او، تصدیق به اوست، و کمال تصدیق به او، یگانه دانستن اوست...). این «معرفت» اولیه، می تواند از راه عقل و برهان حاصل شود، اما به «کمال» خود نمی رسد مگر با توحید عمیق تر.

۲. معرفت از راه آیات آفاقی و انفسی:

امام در خطبه ۱۸۵ (خطبه همام) دو راه بزرگ شناخت خدا را نشان می دهند:

- آیات آفاقی (جهان بیرون): «بِعَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعَمِ» (به [دیدن] عظمت قدرت و نعمت های بزرگ [خدا در جهان])

- آیات انفسی (جهان درون): «وَ اعْتَبِرْ بِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ بَدَائِعِ حِكْمَتِهِ» (و عبرت بگیر از آنچه پیش روی توست از شگفتی های قدرت او و صنعت های حکمت آمیز او [که در درونت است]). امام می آموزند که باید با «چشم عبرت» به جهان نگاه کرد، نه فقط با «چشم حس». این نگاه، پلی است از معرفت حسی-عقلی به سوی معرفت شهودی.

۳. معرفت قلبی و شهودی: اوج سیر معرفتی

این والاترین مرتبه معرفت است که در آن، دل، بی حجاب، حق را می بیند. امام علی (ع) در توصیف عارفان راستین در خطبه ۲۲۲ می فرماید: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ... فَهُوَ مُسْتَعْرِقٌ أَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ، مُتَّصِلٌ أَسْبَابَ الذِّكْرِ» (به راستی خرد خود را زنده و نفس [آماره] خود را میراند، تا آنجا که بزرگ [و سنگین] اش [=نفس] نازک و خشن اش لطیف گردد... پس او در انوار معرفت غرق شده و به اسباب یاد [حق] پیوسته است). در این مرحله، «عقل» از قید تعلقات نفسانی رها شده و به «قلب» تبدیل می شود و مستقیماً از انوار الهی بهره می برد.

۴. معرفت نوری (فیض مستقیم الهی):

امام در خطبه ۱۷۹ والاترین درجه معرفت را اینگونه توصیف می کنند:

«مَعْرِفَةُ يُنِيرُهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ، فَيَنْقَشِعُ بِهَا عَنْهُمْ غَيَابُ الشُّكُوكِ، وَ يَنْفَصِلُ بِهَا عَنْهُمْ غَلَائِلُ الْوَهْمِ»

(معرفتی است که خداوند در دل های اولیای خود می تاباند، پس به وسیله آن، تاریکی های شک ها از ایشان کنار می رود و جامه های وهم از تن آنان گشوده می شود). این دیگر کسب بشری نیست، بلکه «فیض» و «نور» مستقیمی از جانب خداست که در دل بنده اش می تابد و همه حجاب های شک و وهم را می زداید.

-موانع معرفت از دیدگاه امام علی(ع)

امام در کنار بیان راه های معرفت، به موانع آن نیز اشاره می کنند:

۱. هوی پرستی: «أَعْظَمُ الْخَطَايَا اتِّبَاعُ الْهَوَى» (بزرگ ترین گناهان، پیروی از هوای نفس است) (حکمت ۳۵).

۲. عجب و خودبینی: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ... حَرَّمَ اللَّهُ قَلْبَهُ مَعْرِفَةَ اللَّطِيفِ» (کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ ترین همش باشد... خداوند از شناخت لطیف [خود] محرومش کند) (حکمت ۲۱۱).

۳. قناعت به علم ظاهری: «مَا أَضْيَعَ الْعِلْمَ إِذَا وَقَعَ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ» (چه تباه می شود علمی که نزد کسی قرار گیرد که آن را نشناسد [و به عمق آن پی نبرد]) (حکمت ۳۸۰).

دیدگاه امام علی(ع) در نهج البلاغه به ما می آموزد که معرفت، سیری تکاملی دارد:

- آغازش با شناخت حسی و عقلی و تفکر در آیات الهی.

- میانش: با تزکیه نفس و ریاضت شرعی برای زدودن موانع شناخت.

- فرجامش: با دریافت نور معرفت به صورت موهبتی الهی در دل های پاک.

این سیر، همان «سلوک الی الله» است که نقطه اوج آن، شناختی است که امام علی(ع) خود واصل به آن بود و درباره آن فرمود: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»

(هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم). این، همان معرفت «حضور» و «شهودی» است که تمام جهان را تجلی حق می بیند و فاصله ای میان «عالم» و «معلوم» باقی نمی گذارد.

✓ صفات الهی

بزرگترین چالش فکری بشر، تلاش برای شناخت موجودی است که خود، مبدأ و خالق همه موجودات است.

چگونه می‌توان محدود را برای شناخت نامحدود به کار گرفت؟ اسلام با ارائه راهکاری حکیمانه، هم از «تعطیل» (انکار صفات) و هم از «تشبیه» (شبیه دانستن خدا به مخلوقات) پرهیز داده و راه میانه «تنزیه» را نشان می‌دهد. تبیین این راه میانه، به زیباترین شکل در کلام امام علی(ع) تجلی یافته است.

در یک نگاه کلی، صفات خداوند به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. صفات ذاتی: صفاتی که عین ذات خداوند هستند و جدا از آن تصور نمی‌شوند؛ مانند علم، قدرت و حیات.

۲. صفات فعلی: صفاتی که به افعال خداوند نسبت داده می‌شوند؛ مانند رزق‌رسانی و آفرینش.

۳. ثبوتی و سلبی:

- ثبوتی (ایجابی): صفاتی که وجود کمالی را برای خدا اثبات می‌کنند؛ مانند عالم بودن.

- سلبی: صفاتی که نقص را از خدا نفی می‌کنند؛ مانند مرکب نبودن.

اساس تمام سخنان امام درباره صفات خدا، بر محور «تنزیه» (منزه دانستن خدا از هر گونه مشابهت با مخلوقات) می‌چرخد.

ایشان در خطبه ۱ (خطبه متقین) با بیانی کوبنده می‌فرمایند:

«كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ

الصِّفَةِ...» (کمال اخلاص برای او، نفی صفات از اوست، زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف

[ذات] است، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است...). این جمله، اوج حکمت است. امام

می‌فرمایند حتی صفات کمالی که ما برای خدا ذکر می‌کنیم، در حقیقت غیر از ذات اقدس الهی هستند. ذات

خداوند، آن‌چنان یگانه و بسیط است که حتی صفات نیز در آن حل شده و عین ذات هستند. بنابراین، ما

برای بیان کردن، ناچاریم از صفات استفاده کنیم، اما باید بدانیم که حقیقت ذات او، فراتر از این توصیفات

است

امام در خطبه ۴۹ به شدت با مشبیه (کسانی که خدا را شبیه مخلوقات می‌دانند) برخورد می‌کنند:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْلَنَ بِالْفِكْرِ مِنْكَ، وَ لَا دَلَّ بِالْعُقُولِ عَلَى كُنْهِ مَعْرِفَتِكَ...»

(پاکی تو! آنچه با اندیشه از تو آشکار شود [تو نیستی]، و عقل‌ها به کنه معرفت راه نیابند...)

تبیین مهم‌ترین صفات خداوند در نهج‌البلاغه

۱. صفات جمال (ثبوتی): کمالات بی‌پایان

- علم: امام در خطبه ۱۵۷ می‌فرماید:

«عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ» (دانایش به آنچه خواهد بود، پیش از آنکه باشد). این علم، حضوری و بی‌نیاز از ابزار و یادآوری است.

قدرت: در خطبه ۱۰۸ می‌فرماید:

«إِذْ لَا مَنْزِلَ يَحْجُبُهُ، وَ لَا حِجَابَ يَسْتُرُهُ، وَ لَا شَيْءَ يَعْجِزُهُ»

(زیرا هیچ مکانی او را در حجاب نمی‌گیرد، و هیچ پرده‌ای او را نمی‌پوشاند، و هیچ چیزی او را عاجز نمی‌کند).

- حیات: در خطبه ۱۰۸ می‌فرماید: «لَا بِحَيَاةٍ مُّحَدَّثَةٍ» (نه با حیاتی حادث [و جدید]). حیات خداوند، ذاتی و قدیم است، نه مانند حیات مخلوقات که به او وابسته است.

۲. صفات جلال (سلبی): نفی هرگونه نقص

نفی جسمانیت: امام در خطبه ۱۸۶ می‌فرماید: «لَيْسَ بِجَسَمٍ فَيُصَمَّتْ، وَ لَا بِجَرْمٍ فَيُحَسَّ...»

(جسم نیست تا [با حواس] درک شود، و نه جرم است تا لمس گردد...).

- نفی مکان و زمان: در خطبه ۱۸۶ می‌فرماید:

«كَانَ وَ لَا مَكَانَ، وَ هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ»

(بود و مکانی نبود، و اکنون نیز همان گونه است که بود). این جمله، نفی مکان از خداوند و همچنین نفی تغییر در ذات اوست.

- نفی ترکیب و تعدّد: در خطبه ۱۵۲ می‌فرمایند:

«لَا يَنْقَسِمُ بِكُمْ وَلَا كَيْفٌ، وَلَا يَتَّبَعُ بِأَيْنٍ وَلَا حَيْثٌ» (به کم و کیف تقسیم نمی‌شود، و به مکان و جهت تجزیه نمی‌گردد).

ذات خداوند، بسیط محض است و هیچ گونه جزء یا جهتی در آن نیست.

۳. صفات فعل: رابطه خدا با جهان

خالقیت: امام در خطبه ۱۵۶ به زیبایی به آفرینش جهان اشاره می‌کنند:

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً... بِغَيْرِ رَأْيٍ سَبَقَ، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَ، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَ»

(آفرینش را انشا کرد و آن را آغاز نمود... بی‌آنکه پیش از آن رأیی [مانند انسان] داشته باشد، یا تجربه‌ای کسب کرده باشد، یا حرکتی [برای آفرینش] انجام داده باشد). آفرینش خدا، «ایجاد از عدم» است، نه ساختن از مواد اولیه.

عدل: امام در خطبه ۲۲۲ می‌فرمایند:

«سَوَّى بَيْنَ الْأَشْيَاءِ» (میان چیزها ابر اساس حکمت [برابری برقرار کرد].

عدل الهی، یعنی قرار دادن هر چیزی در جایگاه شایسته خود بر اساس حکمت بی‌پایانش.

راه‌های شناخت صفات خدا از نگاه امام علی(ع)

امام دو راه اصلی برای شناخت صفات خدا معرفی می‌کنند:

۱. شناخت از راه آیات آفاقی و انفسی:

در خطبه ۱۸۵ می‌فرمایند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (نخست دین، شناخت اوست) و این شناخت از طریق

تفکر در آیات او در جهان و درون انسان حاصل می‌شود.

بر اساس حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، امام در حکمت ۴۰۶ می‌فرمایند:

«أَعْجَبُ الْعَجَبِ عَمِيهِ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ، وَ عَمَّا فِيهِ مِنَ الْآيَةِ الدَّالَّةِ عَلَى أَنَّهُ مَخْلُوقٌ»

(شگفت‌انگیزترین شگفتی، کوری اوست از آنچه [از نشانه‌های خدا] در اوست، و از آیاتی که در اوست و بر

آفریده‌شدنش دلالت می‌کند).

دیدگاه امام علی(ع) درباره صفات خدا را می‌توان در چند اصل خلاصه کرد:

- اصل تنزیه: ذات خداوند از هر گونه مشابهت با مخلوقات منزّه است.

- اصل حکمت: همه افعال و صفات خداوند، بر محور حکمت بی‌پایان اوست.

- اصل ادب: عقل انسان در نهایت، در برابر عظمت ذات حق، قاصر و عاجز است.

امام در خطبه ۹۰ این عجز را اینگونه بیان می‌کنند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ...»

(ستایش مخصوص خدایی است که گویندگان به ستایش او نمی‌رسند...).

این نگاه، به انسان می‌آموزد که در عین تلاش برای شناخت خداوند، باید ادبِ «ندانستن» را نیز نگه دارد و

بداند که آنچه می‌شناسد، تنها جلوه‌ای از انوار بی‌پایان حقیقت است. این همان معرفتی است که همزمان، هم

عقل را ارضا می‌کند و هم قلب را به خشیت و ادب وا می‌دارد.

✓ ایمان

در نظام فکری اسلام، «ایمان» تنها یک باور قلبی ساده نیست، بلکه «گوهری» است که تمام وجود انسان را

دگرگون می‌کند و سعادت دو جهان را برای او به ارمغان می‌آورد. پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: «الْإِيمَانُ

مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»؛ ایمان، شناختی قلبی، اقرار زبانی و عملی با اعضا و جوارح

است. این حدیث، سه رکن اصلی ایمان را ترسیم می‌کند.

قرآن کریم میان «اسلام» و «ایمان» تمایز قائل می‌شود:

- آیه ۱۴ سوره حجرات: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم).

این آیه نشان می‌دهد ایمان مرتبه‌ای بالاتر از اسلام ظاهری است و به عمق قلب مربوط می‌شود.

امام علی(ع) در نهج‌البلاغه و دیگر سخنان‌شان، ژرف‌ترین مفاهیم ایمان را تبیین کرده‌اند.

۱. ایمان به مثابه «نور» و «ریشه»

- امام در خطبه ۱۹۲ می‌فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ». (همانا ایمان نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد می‌افکند).

- و در حکمت ۴۳۶ می‌فرماید: «الْإِيمَانُ أَصْلُهُ فِي الْقَلْبِ وَ شُعْبُهُ فِي الْجَوَارِحِ» (ایمان ریشه‌اش در قلب است و شاخه‌هایش در اعضا و جوارح). این دو بیان نشان می‌دهد ایمان اولاً موهبتی الهی است، و ثانیاً مانند درختی است که ریشه در قلب دارد و میوه‌اش در عمل ظاهر می‌شود.

۲. ایمان دارای مراتب است:

امام در خطبه ۲۶ می‌فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ دَرَجَاتٌ وَ مَرَاتِبٌ» (همانا ایمان درجات و مراتبی دارد).

این مراتب از پایین به بالا عبارتند از:

- ایمان تقلیدی: ایمان مبتنی بر پیروی از دیگران

- ایمان علمی: ایمان مبتنی بر استدلال و برهان

- ایمان حالی: ایمانی که به حالت یقین و اطمینان قلبی می‌رسد

- ایمان عینی: ایمانی که انسان در آن، حقایق را همچون مشاهده با چشم می‌بیند

۳. نشانه‌های ایمان واقعی

امام علی(ع) در سخنان متعددی به نشانه‌های ایمان اشاره می‌فرماید:

- در حکمت ۳۶۱: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو» (مؤمن، مؤمن نخواهد بود تا وقتی که هم ترسنده باشد و هم امیدوار، و ترسنده و امیدوار نخواهد بود تا وقتی که عامل به آنچه می‌ترسد و امید دارد باشد).

- در حکمت ۲۸۵: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِفْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ».

رابطه ایمان و عمل از دیدگاه امام علی(ع)

۱. عمل، ثمره و نشانه ایمان

- امام در خطبه ۱۵۳ می‌فرمایند: «أَلَا وَ إِنَّ الْإِيمَانَ وَالْعَمَلَ أَخَوَانِ وَ أَبَوَانِ» (آگاه باشید! همانا ایمان و عمل، دو برادر و دو پدرند).

- و در حکمت ۲۲۲: «الْإِيمَانُ عُرْوَةٌ وَثْقَى، وَالْعَمَلُ عَلَيْهِ شَهِيدٌ» (ایمان دستاویزی است محکم، و عمل گواه بر آن است).

۲. ایمان بدون عمل، ناقص است

- امام در نامه ۶۹ به امام حسن(ع) می‌فرمایند: «إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالْفَشْلَ، فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (از تنبلی و سستی بپرهیز، که این دو تو را از بهره‌ات در دنیا و آخرت باز می‌دارند).

امام در خطبه ۱۹۳ می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ وَ اجْعَلُوا الْإِيمَانَ أَصْلًا» (ای مردم، از خدا پروا کنید و ایمان را اساس [کارهایتان] قرار دهید).

این نگاه جامع به ایمان، به ما می‌آموزد که ایمان واقعی، تحولی همه‌جانبه در وجود انسان ایجاد می‌کند و او را به سوی کمال حقیقی رهنمون می‌سازد. ایمان باطنی در اعمال ظاهری فرد نیز تاثیر می‌گذارد.

